

## بررسی ادله قرآنی جهاد ابتدایی

محمد قائینی\*

### چکیده

تقسیم جهاد مشروع به دو قسم «جهاد دفاعی» و «جهاد ابتدایی» در دانش فقه معروف است؛ همچنین معروف، مشروط بودن وجوب جهاد ابتدایی به حضور معصوم است. در زمان غیبت معصوم<sup>ع</sup> برای این نوع جهاد، موضوعی نیست و فقیهانی که این شرط را نپذیرفته‌اند، اندک‌اند. نوشتار پیش رو به آن دسته از ادله قرآنی و روایی که امکان تمسک بدان در این مقام وجود دارد، پرداخته، به خصوص از گستره دلالت آیات بر جهاد ابتدایی سخن به میان آورده است. برآیند این پژوهش این است که نه تنها آیات بر وجوب جهاد ابتدایی و مشروعیت آن دلالتی ندارد، بلکه در این میان آیاتی هست که مشروعیت جهاد ابتدایی را نفی می‌کند.

واژگان کلیدی: جهاد، جهاد ابتدایی، جهاد دفاعی، کفار، اهل کتاب.

\* استاد دروس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه.

## مقدمه

در کلام فقیهان، مشروط بودن وجوب جهاد ابتدایی به حضور امام یا اذن او یا اذن نایب خاص او مشهور است و براین بنیان عدم مشروعیت جهاد ابتدایی در عصر غیبت همچون عصر حاضر را بنا نهاده‌اند، ولی از کلام برخی فقیهان، وجوب جهاد ابتدایی حتی در زمان غیبت استفاده می‌شود.

شیخ طوسی در کتاب **اقتصاد ذیل عنوان «من یجاهد من الکفار»** می‌نویسد: «هرآنکه با اسلام مخالفت ورزد و شهادتین را انکار کند، جهاد و قتال با او واجب است». وی پس از پرداختن به کیفیت جهاد با یهود، نصاری و مجوس می‌نویسد:

با غیر از این فرقه‌های سه‌گانه، جهاد واجب است تا اسلام آورند یا کشته شوند ... با کافران، ابتدای به جنگ نمی‌شود، مگر پس از آنکه آنان به اسلام - توحید، عدل، اظهار شهادتین و برپاداشتن ارکان شریعت - فراخوانده شوند. اگر از پذیرفتن همه آن یا برخی از آن سر باز زدند، قتال با آنان واجب است (طوسی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۲-۳۱۳).  
وی مانند همین دیدگاه را در کتاب **الجمل والعقود** ابراز می‌دارد (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۵۵).  
محقق حلی می‌نویسد:

با سه گروه جهاد واجب است: مسلمانان یاغی بر امام، اهل ذمه (یهود، نصاری، مجوس) زمانی که شرایط ذمه را رعایت نکنند و کافران غیر از اهل ذمه. هر گروهی که جهاد با آن واجب است، بر مسلمانان است که به سوی آنان بشتابند تا به هدف بازداشتن آنان از جنگ یا به هدف در جرگه اسلام درآوردن آنان؛ پس اگر کافران با مسلمین ابتدای به جنگ کردند؛ پس بدون هیچ اختلاف و اشکالی جنگ با آنان در صورت توانایی واجب است، بلکه حتی اگر از جنگ خودداری نمودند، باز هم واجب است نسبت به آنان به اندازه توانایی ابتدای به جنگ نمایند و کمترین این جهاد در هر سال، یک مرتبه است. اگر مصلحت، صلح با کافران را اقتضا کرد، این صلح جایز است، ولی جز امام یا مأذون از سوی او کسی متولی صلح نمی‌تواند باشد (حلی، ۱۴۰۹، ص ۲۳۳-۲۳۴).

علامه حلی در **تذکره الفقهاء** می‌نویسد:

جهاد بر دو قسم است: قسمتی از آن برای فراخواندن به اسلام است و در دیدگاه

همه علمای امامیه، انجام این قسم از جهاد جایز نیست، مگر به اذن امام عادل یا کسی که او را برای این کار نصب کرده باشد ... احمد گفته است: واجب است با هر امامی چه عادل باشد و چه فاجر ... وجوب این قسم از جهاد، کفایی است (همو، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۹).

وی همانند این دیدگاه را در کتاب **تحریر الأحکام** (همو، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۲) و کتاب **متهی المطلب** (همو، ۱۴۱۲، ص ۲۵) بیان می‌دارد.

کاشف‌الغطاء در اقسام جهاد می‌نویسد:

پنجمین قسم آن جهاد با کفر و کوچ به محل استقرار آنان به منظور بازگرداندن آنان به اسلام است ... این مقام از ویژگی‌های نبی ﷺ، امام یا فردی است که از طرف آنان نصب ویژه شود، نه نصب عام (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۲۸۹).

بسیاری از متقدمان و متأخران به وجوب جهاد با کفار غیراهل جزیه تا اینکه اسلام بیاورند یا از میان بروند، تصریح کرده‌اند (ر.ک: حلبی، ۱۴۱۷، صص ۲۰۲ و ۲۴۶ / ابن‌برّاج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۸۹ / ابن‌حمزه، ۱۴۰۸، ص ۲۰۰ / ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۶ / شهید اول، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۳۱ / همو، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۹ / شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۶ / طباطبایی عاملی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۳۵).

محقق نجفی می‌نویسد:

پس اگر کافران با مسلمین ابتدای به جنگ کردند؛ پس بدون هیچ اختلاف و اشکالی جنگ با آنان در صورت توانایی واجب است، بلکه این حکم همانند ضروریات و بدیهیات است، بلکه حتی اگر از جنگ خودداری نمودند، باز هم واجب است نسبت به آنان به اندازه توانایی ابتدای به جنگ نمایند. این وجوب با تکیه و استدلال به آیات و سنت است و از سیره پیامبر و تابعین نیز دانسته می‌شود؛ از این جهت که پیامبر شدیداً مواظبت نموده و نسبت به آن در مسلمین ایجاد انگیزه می‌نمود تا جایی که این عمل از ایشان تکرار شد و ایشان در حالت نزع (بیماری مرگ) بودند، خصوصاً (سفارش‌هایی که) در تجهیز و تنفیذ لشکر اسامه کردند (نجفی، ۱۳۹۷، ج ۲۱، ص ۴۶).

از این عبارت، تمایل محقق نجفی به پذیرش وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت برمی‌آید؛ زیرا وی بر آن است نیابت عامه برای فقیه، شامل هر چیزی است که

اختصاص آن به امام معصوم قطعی نباشد؛ اگر در این میان اجماعی تمام بر خلاف آن وجود نداشته باشد، جهاد در عصر غیبت به رهبری فقیه جامع‌الشرایط واجب است (همان، ص ۱۴). محقق خوئی نیز به وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت تصریح دارد (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۶). شکی نیست مبنای محقق خوئی با مبنای محقق نجفی در این مسئله متفاوت است؛ زیرا دیدگاه محقق نجفی بر قبول ولایت عامه برای فقیه استوار است، مبنایی که محقق خوئی بدان باور ندارد و دیدگاه وی انحصار ولایت و عدم قبول عموم ولایت است.

سیر مباحث نوشتار حاضر بدین صورت است که نخست به تعریف واژه جهاد ابتدایی می‌پردازیم، سپس از مقتضای قاعده بحث می‌کنیم، آنگاه به بررسی آیاتی خواهیم پرداخت که ممکن است - ولو ادعائاً - در ارتباط با جهاد ابتدایی باشند و خود بر چهار گروه اند: آیاتی که به جهاد امر می‌کنند، آیاتی که به جهاد و قتال در راه خداوند ترغیب و تحریک می‌کنند، آیاتی که بر عدم وجوب جهاد ابتدایی دلالت دارند و آیاتی که بر عدم مشروعیت جهاد ابتدایی دلالت دارند. در نهایت به برخی روایات در این باره اشاره می‌شود.

## ۱. مصطلح‌شناسی جهاد ابتدایی

پیش از پرداختن به این مسئله باید محل بحث منقح شود؛ یعنی به این پرسش پاسخ داده شود که مقصود از جهاد ابتدایی چیست؟

جهاد ابتدایی در برابر جهاد دفاعی است؛ زیرا در وجوب جهاد دفاعی و عدم اشتراط آن به حضور معصوم و اذن خاص وی، هیچ شکی نیست، ولی جهاد ابتدایی بر اساس آنچه در کتاب‌های فقهی شرح داده شده است، جهادی به منظور دعوت به اسلام می‌باشد؛ بدین سان که مدعو از اهل کتاب یا غیر آن است. در صورت نخست، هنگامی که اسلام بیاورد یا قبول جزیه کند، در امان است، و گرنه کشته می‌شود، ولی غیر کتابی، یا اسلام می‌آورد یا با او به جنگ پرداخته خواهد شد و جزیه از غیر کتابی پذیرفته نمی‌شود.

آیا این حکم در عصر حاضر نیز ثابت است؟ در نتیجه بر حاکم غیر معصوم جایز، بلکه واجب است مردم را به اسلام دعوت کند و بر این دعوت با آنان به جنگ پردازد؛ چنان که محقق نجفی بدان میل دارد و محقق خوئی بدان تصریح کرده است؟ محقق خوئی معتقد است مقتضای اطلاق ادله جهاد، وجوب آن در عصر غیبت می باشد و آن دسته اسنادی که دلالت آن بر اختصاص داشتن جهاد به اذن معصوم ادعا شده است، از نظر سندی - بلکه دلالی - قاصر بوده؛ بر این اساس مقتضای صناعت فقهی، قول به وجوب است.

## ۲. مقتضای قاعده

پیش از ورود به بحث اثبات وجوب یا عدم وجوب جهاد ابتدایی، ذکر مقدمه‌ای ضروری است.

عقل و نقل، وجوب جهاد ابتدایی - به معنای اصطلاحی - را ممتنع نمی‌داند؛ بدین معنا که وجوب جهاد با کفار به منظور الزام آنان به اسلام و قتال بر فرض امتناع آنان، محذوری ندارد؛ اگر دلیلی از کتاب و سنت بر آن وجود داشته باشد؛ زیرا الزام کافر به اسلام، ظلم نیست تا ممتنع باشد؛ پس معنای جهاد ابتدایی عبارت از الزام کافر به تدین به اسلام است؛ پس از آنکه حق برای او به واسطه اقامه برهان و حجت روشن شده است و هیچ عاقلی این الزام را منع نمی‌کند، بلکه بقای بر کفر در این فرض، عین ظلم بر مولای خالق است، گردن‌کشی، عصیان اوست و هیچ مانعی از آن نیست که این بقای بر کفر مستوجب قتل باشد؛ مانند حدود دیگری که برای گنهکاران در دنیا و آخرت مقرر شده است؛ اگرچه بر آن عنوان حد اصطلاحی که در کتاب حدود آمده است، صادق نباشد.

از آنجاکه کافر از نظر عقل و شرع، به اصول مکلف است - بلکه از نظر مشهور مکلف به فروع نیز هست - از مجازات مکلف پس از ترمزش و عصیان به وفق آنچه در شرع آمده است، مانعی نیست و یکی از این مجازات‌ها عقوبت کافری است که از سر عناد پس از قیام حجت و تمام شدن برهان کفر می‌ورزد و دور از ذهن نیست که این مضمون

معنای سخن خداوند باشد که فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶)؛ براین اساس معنای آیه عبارت است از اینکه پس از روشن شدن رشد، هدایت، ضلالت و گمراهی، وادار کردن به اسلام اکراه به شمار نمی‌رود؛ زیرا اکراه الزام غیر، به خلاف میل و رغبتش است و چه کسی پس از آنکه حق برای او روشن شد، به اسلام راغب نمی‌شود؟!!

اکنون پس از بیان مقتضای قاعده، به بررسی آیاتی می‌پردازیم که به نوعی با جهاد ابتدایی مرتبط‌اند. این آیات به چهار گروه تقسیم می‌شوند: آیاتی که به جهاد امر می‌کنند، آیاتی که به جهاد تحریک می‌کنند، آیات دال بر عدم وجوب جهاد ابتدایی و آیات دال بر عدم تشریح جهاد ابتدایی.

### ۳. آیات امر به جهاد

#### ۱-۳. آیه ۱۹۳ سوره بقره

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۹۳). در این آیه «فتنه» به شرک تفسیر شده، هدف از جهاد نیز تدین به دین خداوند معرفی شده است و آن چیزی غیر از اسلام نیست.

همانند این قسمت از آیه، در سوره انفال نیز وارد شده است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (انفال: ۳۹).

در روایت صحیح محمد بن مسلم آمده است که در محضر امام باقر علیه السلام آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال: ۳۹) را مطرح کردم. حضرت فرمود: تأویل این آیه هنوز تحقق نیافته است. رسول الله صلی الله علیه و آله به دلیل نیاز خود و نیاز اصحاب به آنان اجازه جهاد داد و اگر آن حضرت تأویل آیه را بیان می‌کرد، از آن حضرت نمی‌پذیرفتند، ولی آنان جهاد می‌کردند تا خداوند به یکتایی شناخته شود و شرکی در میان نباشد (کلینی ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۰۱ / حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۲۷).

پژوهش در دلالت این آیه بر حکم، نیازمند ملاحظه آیات پیشین است؛ زیرا این

آیات در شکل گیری ظهور نقش آفرین اند؛ آیات مذکور بدین شرح است:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ \* وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ \* فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ \* الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (بقره: ۱۹۰-۱۹۴).

تفصیل بحث نیازمند گفت و گو در برخی امور است که در ذیل بدان اشاره می شود:

۱. این آیات با خطاب آغاز شده است و خطاب، ویژه حضور می باشد؛ از این رو اثبات آن خطاب برای افرادی که محل خطاب حاضر نبوده اند - چه رسد به آنان که در آن زمان اصلاً وجود خارجی نداشته اند - به قاعده اشتراک یا الغای خصوصیت نیازمند است. الغای خصوصیت، مدرکی برای قاعده اشتراک است و شکی نیست الغای خصوصیت هنگامی تمام است که تحقق موضوع خطاب در شأن افرادی که در زمان خطاب وجود خارجی نداشته اند، قطعی باشد و قید معاصرت خطاب و دیگر قیود ملازم زمان خطاب در حکم دخلی نداشته باشد.

براین اساس اگر موضوع خطاب، با افراد معدوم در زمان متفاوت باشد، یقین به الغای خصوصیت امکان پذیر نیست؛ زیرا احتمال آن می رود که برخی از خصوصیات حاضران، در حکم دخالت داشته باشد؛ چه بسا حضور معصوم و همزمانی آن با مکلفان یا دیگر ویژگی های ملازم، در حکم جهاد و وجوب آن مدخلیت داشته باشد؛ از این رو اثبات حکم در شأن مکلفان در عصر غیبت به مجرد قاعده اشتراک امکان پذیر نیست.

آری! وصف مخاطب به عنوان خاصی چون یا ایها الذین آمنوا، بر دخالت داشتن آن

در حکم دلالت دارد و مشعر به علیت است، ولی ظهور در علیت تامه ندارد.

۲. ممکن است به منظور اثبات عموم حکم آیاتی که متضمن خطاب می باشد نسبت به غائبان، به قاعده اشتراک استدلال شود تا غائبان و معدومان حال خطاب را دربرگیرد؛ زیرا هر حکمی که ویژه بودن آن برای حاضران و مشافهان قطعی نباشد، همه

را دربرمی‌گیرید، آن‌گاه این اختصاص است که اثبات آن به دلیل نیاز دارد. نویسنده بر آن است که اگر دلیل قاعده اشتراک اجماع باشد، این قاعده در مسئله‌ای که اجماع بر خلاف آن ادعا شده است، تمام نخواهد بود و در مسئله مورد سخن، ادعای اجماع بر شرط حضور معصوم به‌عنوان شرط و جوب جهاد ابتدایی صورت گرفته است.

درعین حال می‌توان گفت عمده دلیل در قاعده اشتراک، ظهور احکام در این است که موضوع‌شان عنوان مکلف بدون مدخلیت قید حضور یا مشافهه در موضوع می‌باشد. همچنین اموری که ملازم حاضران است نیز در موضوع احکام اخذ نشده است؛ مانند همزمانی با معصوم و امام.

این سخن دور از ذهن نیست و بر اساس آن می‌توان قید معاصرت معصوم را نفی کرد، ولی قاعده اشتراک حکم را نسبت به غیرمتعلق خود تعمیم نمی‌دهد؛ پس اگر حکمی عبارت باشد از وجوب مقاتله با کافری خاص، قاعده اشتراک آن حکم را نسبت به همه کافران تعمیم نمی‌دهد؛ زیرا نهایت دلالت قاعده اشتراک در این حکم آن است که مقاتله با چنین کافری واجب است؛ حتی بر ما که نه در حال خطاب، حاضر و نه معاصر معصوم بوده‌ایم؛ براین اساس اگر کافری با آن ویژگی در عصر غیبت یافت شد، قتال با او بر ما واجب است.

مقتضای قاعده اشتراک در مسئله پیش‌گفته، وجوب قتل دیگر کافرانی است که در اوصاف با کافری که امر به قتال شده متفاوت نیست؛ مانند آنکه کافران پیشین عهدشکن، شورشی بر مسلمانان و شکنجه‌کننده آنان به‌خاطر اسلام‌شان بوده‌اند.

۳. موضوع این آیات، قتال قومی خاص است و شمول دلالت آن بر تمامی کفار امکان‌پذیر نیست، مگر به‌واسطه الغای خصوصیت که نیاز به اثبات دارد و دراین میان دلیلی وجود ندارد؛ زیرا این قوم خاص که موضوع این دسته آیات قرار گرفته‌اند، به بعضی امور وصف شده‌اند که احتمال مدخلیت آن وصف می‌رود؛ اگرچه جزم به اعتبار آن نیز نداشته باشیم. وصف مذکور عبارت از آن است که این کافران با مسلمانان سرستیز داشته‌اند و به جنگ می‌پرداختند؛ پس کافران آغازکننده جنگ بوده‌اند؛ در نتیجه



امر به جهاد از باب دفاع بوده، میان جهاد دفاعی و ابتدایی تفاوت آشکاری هست. علاوه بر وصف پیش گفته، وصف دیگری نیز در آیات مطرح شده است و آن اینکه کافران مسلمانان را از شهر و منزلگاه خود اخراج کرده بودند و مجاهدت با چنین ظالمانی با چشم‌پوشی از جهاد ابتدایی مشروع است؛ زیرا هیچ شکی در مشروعیت جهاد به‌منظور دفاع از مال برای دفع ظلم و منع از متواری شدن از وطن نیست. همچنین این گروه از کافران به‌عنوان اهل فتنه - فتنه‌ای که از قتل شدیدتر است - معرفی شده‌اند و به‌راستی چه نسبتی میان این مسئله با مسئله جهاد ابتدایی هست؟! برخی برآنند که مقصود از فتنه، شکنجه است؛ چنان‌که در ماجرای سمیه و یاسر پدر و مادر عمار<sup>ؓ</sup> اتفاق افتاد.

این اشکال خود به دو اشکال برمی‌گردد:

**اشکال نخست**، عبارت از این است که متعلق، خاص می‌باشد؛ زیرا در موضوع آن جهاد با مقاتلان مسلمانان اخذ شده است، نه مقاتله با مطلق کافران؛ پس اگر قضیه به صورت حقیقیه فرض شود، اطلاقی در آن نیست تا کفار غیرمقاتلان مسلمانان را دربرگیرد.

**اشکال دوم**، قضیه خارجی است؛ زیرا در آن امر به جنگ با قومی شده است که مسلمانان را از شهر خود اخراج کرده‌اند و آنان اهل فتنه‌اند؛ براین اساس نمی‌توان این گونه استظهار کرد که امر به جهاد با کفار فقط از این جهت بوده است که متصدی قتال با مسلمانان شده‌اند و هیچ مداخلیتی برای وصفی دیگر در این حکم نیست. آری! پیش‌تر نیز گفته‌اند که وصف مشعر به علیت است، ولی اشعار برای ظهور کافی نیست؛ به‌ویژه هنگامی که به‌دنبال آن وصف، خصوصیات دیگر نیز بیان گردد؛ در نتیجه برای وصف نخست، استظهار علیت تامه امکان ندارد.

پیش‌تر گذشت که قاعده اشتراک، دلیل حکم مجمل را نسبت به موارد اجمال تعمیم نمی‌دهد و رافع این اجمال نیست؛ وانگهی برای این دلیل از نظر موضوع، اطلاقی را نیز به ارمغان نمی‌آورد و فقط قید «معاصرت» را که احتمال اعتبار آن بود، دفع می‌کند، ولی از جهات دیگر، اطلاقی را رقم نمی‌زند.

۴. این دسته از آیات که متضمن امر به جنگ تا نابودی فتنه و تحقق دین برای خداوند است، دلالتی بر وجوب قتل کافر مسالم ندارد؛ زیرا طبق تفسیر «فتنه» به شرک و کفر، نهایت دلالت آن عبارت از این است که هدف از مقاتله با کفار، ظهور اسلام و غلبه آن بر ادیان دیگر می باشد و این مهم صرف قتل کافران محقق نمی شود، بلکه با دعوت به اسلام به واسطه برهان و حجت و با منع کافران - هرچند با قتال - از اینکه برای ابلاغ دعوت، ایجاد مزاحمت کنند و مسلمانان را آزار دهند و به دلیل ایمان آنان را شکنجه دهند، محقق می شود. این گونه کارها از کافران صادر نمی شود، مگر آنکه قدرتمند باشد و دولتی داشته باشند که به این دست فعالیت ها اقدام کند؛ در نتیجه برای مسلمانان از جنگیدن با چنین کافرانی، گریز نیست تا شوکت آنان را بشکنند و آنان را از زورگویی بر اسلام و مسلمانان بازدارند.

خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳).

چه بسا آیه ظاهر در این امر باشد که سبب امر به مقاتله با انسان هایی که امر به مقاتله با آنها شده، فتنه گری ایشان است؛ در نتیجه هدف، جلوگیری از فتنه به واسطه قتال است؛ بنابراین قتل کافری که وقتی سبب فتنه نباشد، مانع از فتنه شمرده نمی شود. اگر مقصود از فتنه، دین کافر و مشرک باشد، قتل کافر مانع از فتنه نخواهد بود، بلکه محو کردن کفر و شرک از هستی است که این مطلب از آیه فهمیده نمی شود؛ زیرا منع از کفر، غیر از میان بردن کفر به واسطه قتل کافر است، بلکه ظاهر منع از کفر باور و اعتقاد به آن با بقای موضوع و وجود شخص است؛ از این رو قتل کافر منع از کفر نخواهد بود.

۵. در آیات پیشین نکات جدیدی وجود دارد؛ برای مثال ممکن است گفته شود امر به مقاتله، به صیغه مفاعله در فعل طرفینی ظهور دارد - و این معنا غیر از ثلاثی مجرد مانند «اقتلوا» است - و دلالت بر آن دارد که حکم مقاتله در صورتی است که کفار متصدی جنگ شده باشند؛ پس آیات مذکور بر جواز قتل کافران - همچون زنان، کودکان و حتی مردان تا زمانی که متصدی مقاتله نشوند - دلالتی ندارد؛ چه رسد به وجوب آن.

باتوجه به مطالب پیش گفته، معنای مقاتله همان محاربه (جنگیدن طرفینی) است که در فارسی از آن به «جنگیدن» تعبیر می‌شود؛ پس اگر اسلام بر کفری عرضه شد و او از قبول اسلام سر باز زد، ولی متصدی جنگیدن با مسلمانان نشد، در امر به مقاتله کافران، دلالتی بر جواز قتل چنین کافری نیست؛ افزون بر این اثبات هدر بودن خون او و جواز قتلش نیازمند دلیل دیگری است.

پایان آیه بر آنچه گفته شد، تأکید می‌کند؛ زیرا به دنبال امر به مقاتله این‌گونه آمده است: «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَ» (بقره: ۱۹۰).

البته این آیه نسبت به اینکه تصدی کافر برای جنگیدن با مسلمانان پیش از دعوت او به اسلام است - همانند کفار سرکشی که توان دیدن شوکت اسلام و اسلام آوردن مردم را ندارند و به جنگ با مسلمانان می‌پردازند - یا پس از دعوت ایشان به اسلام، به جنگ با مسلمانان می‌پردازند، مطلق است.

بنابراین اگر کافری مانع نشر دعوت و ابلاغ دین شد، جنگیدن با او جایز خواهد بود.

در مجموع آنچه در این آیه بدان امر شده، جنگیدن با کسانی است که متصدی جنگ شده‌اند، اگرچه این تصدی به سبب دعوت او به اسلام باشد؛ پس مقاتله با او به منظور دفاع و دفع است، نه بر اساس آنچه در اصطلاح جهاد ابتدایی خوانده می‌شود. یعنی قتل و جنگیدن با کسانی که ممتنع از پذیرش هدایت و دین اسلام‌اند، نه درحالی که در صدد جنگ هم نیستند.

۶. مأمور به عبارت است از جنگیدن در راه خداوند برای این هدف و تا آن زمان که محقق شود، نه به منظور کشورگشایی و سلطه بر بلاد و ضمیمه کردن سرزمین‌های جدید به دایره حکومت چنان که در حکومت‌های رایج، متداول است؛ زیرا آنان در صورت توانایی به جنگ با دیگران می‌پردازند تا بر اموال و اشخاص آنان چیره شوند، بر آنان ریاست یابند و حکمرانی کنند و سرزمین‌های آنان را به گستره سلطه خود ضمیمه کنند، مگر آنکه هدف از کشورگشایی و بسط سلطه، اقامه حق و نشر عدل و اخراج مردمان از تاریکی‌ها به نور هدایت باشد و این هدف، صرف ادعا نیست.

در مجموع بر اساس این آیه آنچه مطلوب است، مقاتله در راه خداوند می‌باشد؛ مانند ابلاغ دین و ارشاد مردمان به ایمان؛ پس اگر کافری از این مهم جلوگیری کند، جنگ با او حلال می‌گردد، اما آیا جنگیدن با کافر به این دلیل که اسلام را نپذیرفته است، جنگیدن در راه خداوند به شمار می‌آید؟ آیا تمسک به آیه در این مورد از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقیه نخواهد بود؟

### ۲-۳. آیه ۱۹۱ سوره بقره

در قرآن کریم آمده است: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ...» (بقره: ۱۹۱). به این تقریب که مدلول این آیه، قتل کافر است؛ هر چند بدون جنگیدن باشد؛ مثلاً کشتن او در حالی که در خواب به سر می‌برد، ولی در آیه برای مطلق کافران اطلاقی وجود ندارد، بلکه مرجع ضمیر در خصوص کافرانی است که در آیه پیش از آنها سخن به میان آمده است و آنان کسانی‌اند که متصدی جنگیدن با مسلمانان‌اند و آیه مذکور برخی از اوصاف دیگر آنان را نیز بر شمرده است و آن اخراج مسلمانان از منزلگاه و مقر خود و اقدام آنان به فتنه‌ای است که به شکنجه مسلمانان برای ترک اسلام تفسیر شده است؛ مانند شکنجه یاسر و سمیه پدر و مادر عمار.

در این امر شکی نیست که قتل‌های این گونه از سنخ دفاع است؛ هر چند به جهت دفاع از مؤمنان مظلوم دیگر باشد. این نکات با چشم‌پوشی از اختصاص خطاب به مشافهان و قصور آن از فراگرفتن غایبان است، چه رسد به معدومان زمان خطاب. همچنین تخصیص عموم آیه به غیر مثل ترور، مانعی ندارد.

### ۳-۳. آیه ۳۹ سوره انفال

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (انفال: ۳۹). این مسئله پیش‌تر در آیه ۱۹۳ سوره بقره که همانند این آیه است، آورده شد و بحث و بررسی از آن به‌طور مفصل مطرح شد.

مقصود از سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال: ۳۹)، چند

چیز می‌تواند باشد؛ مثلاً هدف، اسلام آوردن کفار است یا مقصود ظهور اسلام و چیره شدن آن است؛ به گونه‌ای که کفار را در برابر آن شوکتی نباشد تا بر آن اساس ترس در وجود مسلمانان بیفتد؛ در نتیجه هدف، اسلام آوردن همه کافران نخواهد بود، بلکه ظهور اسلام و چیره‌گشتن آن به گونه‌ای است که اگر در این میان کافر بر کفر خود باقی باشد، در سایه اسلام باشد.

ممکن است مقصود از دین، مجازات و پاداش باشد؛ چنان‌که در قرآن بدین شکل آمده است: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (فاتحه: ۴)؛ بر این اساس مقصود از آیه این است که جنگ با کفار تا آنجاست که کافران از مجازات مسلمانان باز داشته شوند، بلکه فراتر هدف آن است که حق مجازات از آن خداوند و هرآنکه متصدی اجرای حکم خداوند است، باشد. این مسئله کنایه از نیرومندی اسلام به گونه‌ای است که کافران به دلیل ترس از حکومت اسلام، امکان مجازات مسلمانان را نداشته باشند.

البته ممکن است مقصود از دین، جزا باشد و معنای حقیقی آن مورد نظر بوده، جنگ به هدف ترک مجازات مسلمانان و شکنجه آنان باشد، تاجایی که اگر کافران از آزار و اذیت مسلمانان دست کشیدند، جنگ با آنان واجب نباشد و چه بسا این معنا مناسب‌تر از بقیه باشد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۰۱ / حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۲۷). در برخی نصوص دینی، تفسیر «فتنه» به شرک وارد شده است. وجه این تفسیر را می‌توان این گونه تصویر کرد که باور شرک سبب فتنه و شکنجه مسلمانان به هدف بازگرداندن آنان از اسلام است و شکی نیست سبب این پدیده، صرف شرک مشرکان نیست، بلکه قوه و حکومت آنان این مشکل را به وجود آورده است؛ در نتیجه باید با مشرکان جنگید تا نیرو و سلطنت آنان بر مسلمانان از میان برود؛ بر این اساس معنای آیه این گونه می‌شود: با مشرکان بجنگید تا دیگر سلطنت شرک در خارج نباشد، نه آنکه بجنگید تا اسلام بیاورند؛ در نتیجه آیه از قبیل وضع سبب، زوال حکومت مشرکان، مکان مسبب و آن فتنه و شکنجه مسلمانان خواهد بود و مراد از «یکون الدین لله»، بودن حکم و سلطنت برای خداوند و حاکمیت از آن مسلمانان است و این معنا همان است که در روایات از عدم تحقق آن خبر داده شد؛ و اینکه چه بسا تأویل آن دولت امام مهدی (عج)

باشد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۸).

با وجود این در اینکه برخی تا روز قیامت بر کفر خود خواهند ماند، تردیدی نیست؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۶۴)؛ پس دولت امام مهدی (عج) نیز چنان نیست که کفر را از روی زمین به واسطه قتل کافران برچیند، بلکه آن دولت سلطنت و چیرگی کافران و مشرکان را برمی‌چیند. طبرسی در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (انفال: ۳۹) می‌نویسد:

این آیه خطاب به پیامبر و مؤمنان است به اینکه با کافران بجنگند تا فتنه‌ای در میان نباشد و این یعنی شرکی در میان نباشد و این معنا از ابن عباس و حسن نقل شده است و معنایش این است که هیچ کافری بدون عهد نباشد؛ زیرا کافر بدون عهد در قوم خود عزیز است و مردم را به دین خود فرامی‌خواند؛ در نتیجه فتنه در دین ایجاد می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۳۴).

ملاحظات بر استناد به این آیه وارد است که در ذیل بدان می‌پردازیم:

اول، ظاهر از امر به جنگیدن به خاطر هدف از میان رفتن فتنه است؛ بنابراین مقصود از «فتنه» شرک باشد و مقصود از «کون الدین لله» این است که جنگیدن به هدف از میان بردن شرک و تحقق دینداری به دین خداوند به واسطه از میان برداشتن مانع باشد و از این آیه امر به کشتن همه کافران تا آنجا که موجود بر روی زمین، تنها مسلمانان باشند، استفاده نمی‌شود.

هنگامی که گفته می‌شود «بر تو است که دانش‌آموزان مدرسه را اهل تحصیل دانش و کوشا در فراگیری قرار دهی»، از این جمله اخراج برخی دانش‌آموزانی که اهل کوشش در فراگیری دانش نیستند، استفاده نمی‌شود، بلکه مقصود تربیت دانش‌آموزان بر اساس صفت مطلوب است. همچنین اگر گفته شود «بر تو است با کافران بجنگی تا دین مردمان، اسلام شود»، از آن وجوب ویژه کردن زمین برای مسلمانان به واسطه از میان بردن غیرخودشان نیست، بلکه عبارت از سبب‌سازی برای اسلام آوردن مردمان است.

دوم، هدف از امر به جنگ با کافران، «کون الدین لله» است و این هدف دینداری همه

افراد غیر جنگنده نیست؛ زیرا هنگامی که امر به جنگیدن با گروهی از کافران تعلق گرفت، نهایت چیزی که مناسب این امر است، اسلام آوردن نظامیان و جنگجویان می باشد، نه اسلام آوردن شهرها و کشورهای دیگر. این مطلب مناسب است با اینکه گفته شود امر به جنگیدن با مشرکان عرب به منظور استوار کردن اسلام در جزیره العرب و خالی کردن کافران از این منطقه باشد؛ چنان که به حسب برخی روایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وصیتی در این باره وارد شده است و چه بسا مقصود نگهداری اسلام از ریشه کن شدن در آغاز دعوت به جهت ضعف باشد و اسلام پس از انتشار و گسترده شدن آن در شهرها و کشورها، از این خطر در امان است؛ در نتیجه الغای خصوصیت و حکم به وجوب جنگیدن با کافران به صورت اطلاق، امکان ندارد.

سوم، هدف از جنگ، ایمان آوردن عموم مردم باشد؛ زیرا مردمان به طبع خود از حق پیروی می کنند، مگر آنکه در این میان برخی ستمگران هستند که مانع حق می شوند؛ پس با این ستم پیشگان باید جنگید تا مانع گردن نهادن مردم به دین حق، از میان برداشته شود؛ بنابراین مرتبه کسانی که امر به جنگ با آنان شده، مرتبه ستمگرانی است که از دین حق بازمی دارند و بر این مهم، شواهدی از نصوص و تاریخ است. آنچه این معنا را تأکید می کند اینکه پیش از این آیه سوره انفال، آیه دیگری هست که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْقُوتُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً» (انفال: ۳۶)، تا آنجا که می فرماید: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ...» (انفال: ۳۸-۳۹)؛ در نتیجه اختصاص آیه به قتال کافران خاص در آیه «و قاتلوهم» مانع از تمسک به آیه برای مسئله جهاد ابتدایی است که در صدد پژوهش آنیم.

ممکن است گفته شود می توان آیه را به ضمیمه روایات، دال بر جهاد ابتدایی

دانست؛ مانند صحیح محمد بن مسلم که در آن آمده است:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله عز وجل: «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال: ۳۹) فقال: لم يجز تأويل هذه الآية بعد، إن رسول الله صلى الله عليه وآله رخص لهم لحاجته و حاجة أصحابه، فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم، ولكن يقتلون حتى يوحد الله، حتى لا يكون شرك

(کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۰۱، ح ۲۴۳ / حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۲۷، ح ۲).  
مضمون این حدیث چنان که در وافی فیض نیز هست (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۶، ص ۴۳۲) آن است که پیامبر ﷺ در بقا بر شرک ترخیص فرمود.  
نویسنده معتقد است برفرض که چنین باشد، ترخیص حضرت کافرانی را دربرمی گیرد که در آیه آمده است. سخن امام ﷺ که فرمود: «فلو قد جاء تأویلها: زمانی که تأویل آیه فرارسد»، چه بسا به عصر ظهور امام مهدی (عج) ظهور داشته باشد (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۱۱۰-۱۱۱)؛ پس با مانند این کافران با ویژگی های خاص خود از جمله قوت، سطوت و منع مردم از اسلام، به جنگ برخاسته می شود تا مانعی از اسلام و توحید جلوگیری نکند و شرکی حاکم و دولت نیرومند مشرک نیز نباشد. شاید روایت به قبول جزیه اشاره داشته باشد؛ همان گونه که در بعضی از کلمات آمده است (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۱۷۲ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۱۱۱).  
به هر حال مضمون روایت صحیحه خلاف وجوب جهاد ابتدایی مصطلح است، تا چه رسد به وجوب؛ زیرا روایت به این امر تصریح دارد که پیامبر اکرم ﷺ نیز به این جهاد موظف نبوده است و تأویل آیه اگر جهاد ابتدایی باشد، در عصر پیامبر ﷺ مصداق نداشته است. قرآن کریم در آن صراحت دارد که اهل کتاب تا روز قیامت باقی اند؛ پس چگونه کفر و شرک از میان خواهد رفت؟!

#### ۴-۳. آیه ۷۱ سوره نساء

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا» (نساء: ۷۱). به اطلاق این آیه، به قصد اثبات مشروعیت جهاد ابتدایی تمسک شده است.  
بر این استدلال، ملاحظاتی وارد است که در ذیل بدان اشاره می شود:  
اول، این خطاب غیرمشافهان را دربر نمی گیرد، مگر به الغای خصوصیت و آن نیز غیرثابت است.  
دوم، ظاهر آیه، برانگیختن بر کوچ کردن به خاطر برحذر بودن از دشمنان است، نه کوچ به سوی جهاد ابتدایی و دست کم چنین احتمالی می رود.



سوم، در ضمن آیات متأخر از این آیه، تعلیق حکم به اینکه «غایت سبیل الله باشد» آمده است؛ پس به جهاد مشروع مقید می‌شود و آیه به‌خاطر اتصال به آنچه صلاحیت قرینه‌شدن دارد، مجمل می‌شود.

چهارم، در ادامه آیه مذکور، دو آیه ۷۴ و ۷۵ آمده است:

فَلْيَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ  
يُغْلَبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا \* وَمَا لَكُمْ لَأْتَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ  
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ  
وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء: ۷۴-۷۵).

این دو آیه قرینه‌اند بر آنکه جهاد مورد نظر در آیه چهارم، همان جهاد برای دفاع از مظلومان است.

### ۳-۵. آیه ۷۶ سوره نساء

الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلون فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتلون فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتلوا أولياءَ  
الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (نساء: ۷۶).

این مضمون به واسطه آیه دیگر تأیید شده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...» (بقره: ۲۵۷). بر استدلال به این آیه - با چشم‌پوشی از اینکه آیه متضمن خطاب بوده و آن خاص است و اینکه مفروض آیه آن است که قتال فی سبیل الله باشد و شمولش بر جهاد ابتدایی، روشن نیست و اینکه آیه مسبوق به آن است که گروهی که مسلمانان با ایشان می‌جنگند، زنان، مردان و فرزندان مسلمانان را به استضعاف کشیده‌اند - ملاحظه‌ای بدین شرح وارد است که کفر اصطلاحی، همان که بر صاحبش حکم به اسلام نمی‌گردد، غیر از کفر در لغت و قرآن می‌باشد؛ بر حسب آنچه از برخی نصوص معتبر استفاده می‌شود، مبنی بر اینکه کفر آن‌هنگام است که انسانی جحد و انکار بورزد.

### ۳-۶. آیات ۵، ۳۶ و ۱۲۳ سوره توبه

از آیات دیگری که بدان استدلال شده است، سه آیه از سوره توبه به شرح ذیل می‌باشد:

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا

لَهُمْ كُلٌّ مَرَصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه: ۵) و قوله تعالى: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۳۶) و قوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ...» (توبه: ۱۲۳- تا آخر).

این آیات از مهم‌ترین ادله‌ای است که برای جهاد ابتدایی استدلال شده است؛ زیرا آیات مذکور در کلام بسیاری فقیهان استدلال شده است.

آیات سه‌گانه در سوره توبه به چند نکته رهنمون می‌شود:

۱. مشرکانی که مسلمانان امر به جنگیدن با آنان شده‌اند، قومی خاص بوده‌اند، نه مطلق مشرکان و به حسب دلالت آیه به اموری وصف شده‌اند و این نکته عدم امکان الغای خصوصیت و تعدی به مطلق کافران و مشرکان را تأکید می‌کند؛ در نتیجه (لام) در «المشركين» برای عهد است، نه جنس. در ادامه از اوصاف مشرکان در آیه سخن خواهیم گفت.

۲. این آیات خطاب بوده، خطاب، ویژه حاضران است و غایبان را دربر نمی‌گیرد، مگر به الغای خصوصیت و جزم به عدم دخالت اوصافی که حاضران بر آن مشتمل‌اند؛ مانند معاصرت با معصوم. الغای خصوصیت در مسئله‌ای مانند جهاد که بر شرط حضور معصوم و بسط ید وی در ثبوت حکم در آن مورد ادعای اجماع قرار گرفته است، میسر نیست.

خداوند در ابتدای سوره توبه می‌فرماید: «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (توبه: ۱). وحدت سیاق، ظاهر در آن است که مشرکانی که امر به قتل آنان شده است، مشرکان معاندی‌اند که در آیه نخست، از آن سخن گفته شد و وظیفه، کشتن آنان است، نه جنگیدن با آنان. از مشرکانی که تبری از آنان وارد شده است، گروهی استثنا شده‌اند؛ کسانی که نقض عهد نکرده‌اند و چیزی از تعهدهای خود نسبت به مسلمانان را فروگذار نکردند و کسی را ضد مسلمانان تقویت نکردند. این مطلب اشاره بدان دارد که گروه دیگر از کافران که امر به جنگیدن با آنان شده است، کافرانی‌اند که

عهد نقض کرده، کافران را علیه مسلمانان برانگیخته اند و آنان را یاری کرده اند. این مطلب را آیات ذیل تأکید می‌کند:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ \* اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ \* فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ \* وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ \* أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ أَخَشَوْهُمْ فَاذْهَبْ لَهُمْ فَاذْهَبْ عَلَيْهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ \* وَيَذْهَبْ غِيظَ قُلُوبِهِمْ ... (توبه: ۱۵-۷).

در ادامه آیات، برخی امور مناسب و مسئله قتال با اهل کتاب و جایگاه آنان ذکر می‌شود، سپس بر آن مشرکانی که سوره با آن آغاز شده باز می‌گردد و می‌فرماید: «... وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...» (توبه: ۳۶)، تا آنجا که شأن منافقان و وصف آنان در تعدادی از آیات آمده است. همچنین متعرض وضعیت اهل ارتداد نیز شده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوْاهِمُ جَهَنَّمُ وَا بِئْسَ الْمَصِيرُ \* يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمُومَا لَمْ يَنَالُوا...» (توبه: ۷۳-۷۴). سپس در آخر سوره فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاغْلُظُوا عَلَى الْكُفَّارِ» (توبه: ۱۲۳)، ولی موصول بر عموم و اطلاق دلالتی ندارد، بلکه به صله و قرائن متصل بدان متعین می‌شود.

#### ۴. آیات محرک بر جهاد

به اطلاق تعدادی از آیات که متضمن برانگیختن و ترغیب به جهاد و قتال در راه خداوند است، برای اثبات وجوب جهاد ابتدایی و مشروعیت آن استدلال شده است.

## ۱-۴. آیه ۲۴۴ سوره بقره، آیات ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۷ و ۱۶۹ سوره آل عمران و آیات ۷۴، ۷۵، ۷۶ و ۸۴ سوره نساء

مجموعه نخست، ده آیه به شرح ذیل است:

«فَلْيَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا \* وَمَا لَكُمْ لَأْتَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا \* الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فقاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۷۶-۷۷)، و قوله تعالى: «فقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَاتُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَى بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا» (نساء: ۸۴)، و قوله تعالى: «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۴۴)، و قوله تعالى: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۲)، و قوله تعالى: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۶)، و قوله تعالى: «وَ لَئِنْ قَاتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةً مِنْ اللَّهِ وَ رَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (آل عمران: ۱۵۷)، و قوله تعالى: «... وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا...» (آل عمران: ۱۶۷)، و قوله تعالى: «وَ لَاتُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹).

بر استدلال به آیات پیش گفته، اشکالی بدین شرح وارد شده است:

اول، مأمور به در آیه، مقاتله فی سبیل الله است؛ پس ناگزیر از احراز «فی سبیل الله» بودن هستیم و اثبات مشروعیت جنگ با شک در مطلوبیت امکان پذیر نیست؛ پس اگر جهاد ابتدایی به دلیل دیگر مشروع شود، مانند این آیه دال بر وجوب است؛ زیرا قتال در این فرض جهاد فی سبیل الله است.

آیه از ابتدا بر مشروعیت جهاد ابتدایی دلالت ندارد و وجه آن این است که آنچه به واسطه جهاد و جنگ ممکن است، اکراه بر اسلام می باشد و در مورد «اسلام اکراهی» اگرچه دلیل بر خلاف آن نیست، ولی دست کم جزء مسائلی نیست که مطلوبیت و

و جوب ایجاد آن روشن باشد؛ همچنان که نمی‌توان با آیاتی همچون «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره: ۱۹۵) و... که بر انفاق در راه خدا ترغیب می‌کند، مشروعیت حج و هر عملی را که نیازمند نفقه است، اثبات کرد. آری! پس از ثبوت مشروعیت حج و مانند آن، انفاق در راه حج و... انفاق فی سبیل الله می‌باشد.

دوم، اسلام متضمن عقیده است و عقیده، اکراه را بر نمی‌تابد. آنچه اکراه را برمی‌تابد، سر نهادن است که فعل جوارح می‌باشد؛ در نتیجه تکلیف به واسطه اکراه بر اسلام قلبی، تکلیف به امری خارج از اختیار بوده، تکلیف به غیر مقدر، معقول نیست.

بر قتال به منظور رفع موانع از اسلام آوردن کسی که اسلام را می‌خواهد، قتال فی سبیل الله صدق می‌کند. مردم اسلام را به واسطه تبلیغ معارف و حقایق با فطرت خود می‌پذیرند؛ زیرا آنان به ذات خود خواهان سعادت و رستگاری‌اند، ولی پیشوایان کفر کسانی‌اند که خواهان حکمرانی بر مردم‌اند و در ازای کفر مردمان بهره می‌برند تا بزرگی خود را حفظ کنند؛ پس مقاتله با پیشوایان کفری که مانع از اسلام و دسترسی مردم به حقایق‌اند، قتال فی سبیل الله است.

سوم، احتمال دارد همه آیاتی که به جهاد فی سبیل امر می‌کند یا بعضی از آنان ناظر به این مطلب باشد که جهاد هر جا مشروع شد، ناگزیر باید در سبیل الله باشد، نه در راه رسیدن به غنایم و دستیابی به منافع زودگذر دنیایی؛ پس این آیات در صدد بیان آنند که جهاد مشروط به «فی سبیل الله» بودن است، نه اینکه در صدد بیان وجوب جهاد بوده و اینکه بگوید جهاد باید در راه خدا باشد؛ در نتیجه این آیات همچون آیه «الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ...» (نساء: ۷۶) می‌باشند. گفتنی است زمانی که گفته می‌شود «صوموا لله أو صلوا لله أو زكوا في سبيل الله»، از آن غیر از اشتراط این امور به قصد تقرب استفاده نمی‌شود و دلالتی بر مشروعیت نماز مشکوک یا روزه مشکوک یا مانند آن ندارد. علاوه این سخن بر مبنای کسی که حجیت اطلاق را به فرض عدم ثبوت قدر متیقن در مقام تخاطب می‌داند، قوی‌تر است؛ زیرا متیقن از مثل خطاب‌های گذشته عبارت است از: اشتراط جهاد به اینکه در راه خداوند باشد.

### ۲-۴. آیه ۲۹ سوره توبه

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹).

تقریب استدلال به آیه عبارت است از اینکه اطلاق امر به قتال اهل کتاب به هدف پرداخت جزیه به خاطر غرض مسالمت به آنان است و غیرکتابی را با الغای خصوصیت دربرمی‌گیرد، بلکه به طریق اولی و با عدم قول به فصل دربرخواهد گرفت. در تقریب استدلال می‌توان این‌گونه مناقشه کرد:

اول، این آیه با توجه به سیاق آیات پیشین از آیاتی است که به گروهی از اهل کتاب اختصاص دارد که به پیشامدهای بد برای مسلمانان انتظار می‌بردند؛ بنابراین سوره برائت یک‌باره و یک‌دفعه نازل شده باشد؛ چنان‌که گسیل پیک با این سوره به سوی مکه به وسیله پیامبر ﷺ، شاهی بر این ادعاست.

دوم، موضوع آیه، طایفه‌ای از اهل کتاب اند که به خداوند و روز قیامت ایمان ندارند، وگرنه عموم اهل کتاب به خداوند و معاد ایمان دارند؛ اگرچه در برخی باورهای آنان تحریف شده است. این سخن، سخنی است که خارجیه‌بودن قضیه و حقیقه‌نبودن آن را تأکید می‌کند و چه بسا ظهور «من» در تبعیض را بتوان مؤید این ادعا دانست یا دست‌کم اجمال آن را ادعا کرد.

### ۳-۴. آیه ۳۳ سوره توبه

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳).  
و مانند آن آیاتی در سوره فتح (فتح: ۲۸) و سوره صف (صف: ۹).

غایت از رسالت حضرت خاتم و دینش، غلبه بر همه ادیان است؛ با وجود آنکه مشرکان را خوشایند نیست و این هدف بدون جهاد ابتدایی محقق نمی‌شود؛ زیرا همه افراد به اسلام از سر اختیار مبادرت نمی‌ورزند؛ پس برای تحقیق این هدف، جز مشروعیت جهاد به هدف الزام مردم به اسلام، چاره‌ای نیست.

بر این استدلال ملاحظاتی وارد است:

اول، معلوم نیست «لام» برای غایت باشد و چه بسا به معنای عاقبت باشد؛ مانند آیه «لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا» (قصص: ۸) و چه بسا این هدف با بالغ شدن عقل‌ها و کامل شدن آن در عصر ظهور امام مهدی (عج) محقق شود؛ زیرا وقتی موانع که یکی از آنها وجود ستم‌پیشگان است، از میان می‌رود، مردم به دین حق از سرِ رغبت روی می‌آورند. دوم، غلبه دین و اسلام آوردن مردم، به یک روش منحصر نمی‌شود، بلکه ممکن است به ظهور حق بر دیگران به واسطه اقامه برهان و حجت باشد؛ در نتیجه آنجاکه راه رشد از گمراهی روشن باشد، به اکراه مردم بر حق نیازی نیست. سوم، شاید مقصود آیه، غلبه اسلام بر ادیان دیگر بوده، حکومت و سلطنت در اختیار اهلیش باشد؛ در نتیجه در جهان حکومتی معارض با حکومت اسلام وجود نداشته باشد، بلکه کافران در سایه حکومت حق به سر ببرند؛ چنان‌که در سال‌های آغازین اسلام، اهل کتاب در جزیره‌العرب زندگی می‌کردند؛ پس اگر در این میان جهادی باشد، برای ما از میان برداشتن ستمگران است که مردم را از اعتقاد به دین حق بازمی‌دارند.

#### ۴-۴. آیه ۳۶ سوره توبه

«... وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...» (توبه: ۳۶). در معنای آیه، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است و بعید نیست واژه «کافه» که در ابتدا به کار رفته است، بدل از واژه «مشرکین» باشد و واژه «کافه» که پس از آن آمده است، بدل از ضمیر «کم» فی «یقاتلونکم» باشد و معنایش «جمیعاً» و «کلهم» است. وجه استدلال به این آیه برای اثبات وجوب جهاد ابتدایی روشن می‌باشد.

از آنچه گذشت، وجه اشکال در دلالت آیه روشن می‌شود؛ زیرا کمترین اشکالی که بر استدلال به این آیه وارد است آنکه آیه اطلاقی ندارد و قضیه‌ای خارجی می‌باشد؛ زیرا امر به قتال با مشرکانی شده است که مسلمانان را می‌کشند؛ پس آن جهاد دفاعی است، نه جهاد ابتدایی.

اگر فرض شود آیه، قضیه‌ای حقیقیه باشد نیز موضوعش مقاتله با کسانی است که به کشتار مسلمانان اقدام می‌کنند.

#### ۵-۴. آیه ۷۳ سوره توبه

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۷۳). اطلاق امر به جهاد، جهاد ابتدایی را دربرمی‌گیرد؛ پس از آنکه عموم آن کافر مسالم را نیز شامل می‌شود. بر استدلال مذکور این اشکال وارد می‌شود که ظاهر آن است که قضیه خارجی می‌باشد؛ پس اطلاق ندارد و عبارت «وَهُمُومًا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» (توبه: ۷۴)، این مدعا را تأکید می‌کند. آری! اختصاص خطاب به پیامبر ﷺ به استدلال آسیب نمی‌رساند، وقتی به ثبوت شئون معصومان برای فقیهان در عصر غیبت معتقد باشیم.

#### ۶-۴. آیه ۱۲۳ سوره توبه

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۱۲۳). اختصاص آیه به قتال قومی خاص، مانع از استدلال به اطلاق می‌باشد و می‌توان گفت آیه، قضیه‌ای خارجی است؛ پس اطلاق ندارد.

#### ۷-۴. آیات ۳۰-۳۷ سوره نمل

از آیات دیگری که بر وجوب جهاد ابتدایی به معنای مصطلح بدان استدلال شده، آیه‌ای است که در ماجرای حضرت سلیمان و ملکه سبا آمده و محتوای نامه حضرت سلیمان این است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ»، تا آنجا که می‌فرماید: «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» (نمل: ۳۰-۳۷).

تقریب استدلال به این آیات این گونه است: ظاهر آن است که سبا و ملکه آن برای سلیمان ﷺ خطر و تهدیدی محسوب نمی‌شدند، بلکه با ارسال هدیه به صدد مصالحه برآمدند و هدف آنان این بود که در دین و ملک‌شان تغییری حاصل نشود. با وجود این از آنان پذیرفته نشد و به ارسال لشکریان تهدید شدند.

ولی احتمال می‌رود مقصود از اسلام در آیه، تسلیم در برابر حکم سلیمان و حکومت و ملک او بود، نه تسلیم در برابر خداوند؛ مانند آیه «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»



(حجرات: ۱۴). الزام به سرسپردن به حکومت موجود و عام محل سخن نیست، گرچه امری عرفی و عام است؛ زیرا گروه‌های داخل یک نظام عام، با وجود بهره‌هایی که از آزادی‌ها در این چهارچوب دارند، واجب است مطیع حکومت مرکزی باشند و سر تسلیم در برابر آن داشته باشند. به‌رحال این مسئله غیر از الزام به دین اسلام است. وانگهی ثبوت حکم شریعت‌های گذشته در شریعت اسلام، مبنی بر استصحاب است و برای این استصحاب با وجود دلیل بر خلاف، هیچ وجهی وجود ندارد. ضمن آنکه آیه، قضیه‌ای خارجیه است و امکان تعدی از آن وجود ندارد.

#### ۴-۸. آیه ۴ سوره محمد

از جمله آیاتی که در مسئله بسیار استدلال شده، عبارت است از: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ...» (محمد: ۴).  
به اطلاق آیه به‌منظور شامل شدن همه کافران تمسک شده است.

با چشم پوشی از اشکال‌هایی که در گذشته بدان اشاره کرده‌ایم که کفر در اصطلاح قرآنی و لغت با کفر در اصطلاح فقیهان متفاوت می‌باشد و در روایات آمده است که وقتی کفر می‌ورزد که جحد و انکار بورزد، ملاحظات دیگری نیز وارد است:  
اول، موصول، اطلاق ندارد، بلکه با اختصاص همسو می‌باشد.

دوم، مورد آیه ملاقات با کافران است که ظهور در آن دارد که کافران متصدی جنگ شده‌اند و مسلمانان با آنان روبه‌رو شده‌اند؛ پس مورد آیه، بیانی برای عدم جواز روی‌گردانی از دشمنان جنگ‌خواه است.

سوم، آیه مسبوق به آیاتی است که آن را در ماجرای خاص ویژه می‌کند. خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلُّ أَعْمَالُهُمْ» (محمد: ۱) تا آنجا که می‌فرماید: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (محمد: ۴). در این میان آیاتی وجود دارد که تقریب استدلال به آن از آنچه گذشت روشن می‌شود؛ چنان‌که جهات اشکال در آن نیز از مسائلی که ضمن آیات گذشته بیان کردیم، دانسته می‌شود؛ پس نیازی به طولانی‌کردن سخن نیست.

بر فرض پذیرش دلالت آیات پیشین بر وجوب جهاد ابتدایی، دلالت‌شان با اطلاق است که قابل تقيید و حمل بر غیر جهاد ابتدایی می‌باشد؛ البته اگر دلیل بر تقيید، تمام باشد. در ادامه از ادله‌ای سخن به میان خواهد آمد که بر عدم جواز مقاتله با کافر مسالم - هر چند فی‌الجمله - دلالت دارند.

## ۵. آیات دال بر عدم وجوب جهاد ابتدایی

در این میان برخی از آیات وجود دارد که برای عدم وجوب جهاد ابتدایی بلکه عدم مشروعیت آن می‌توان بدان استدلال نمود:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)؛ بنابراین آنکه مقصود از نهی از تجاوز این باشد که رزمندگان اسلام در جنگ دشمنان به غیر آنان که در جنگ با مسلمانان تجاوز نکنند.

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...» (انفال: ۶۱).

«لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» ﴿ إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » (ممتحنه: ۹۸).

نسبت میان این آیات و آیه‌ای که بر وجوب جهاد دلالت دارد، بر فرض که دلالت آنها را بپذیریم، عموم مطلق است؛ زیرا این دسته از آیات به مسئله مورد سخن اختصاص ندارد، بلکه از سر اطلاق و عموم بر وجوب جهاد، رهنمون است؛ از این رو قاعده عمومی در جمع مطلق و مقید، اقتضای آن دارد که مطلق را بر غیر مقید حمل کنیم؛ پس وجوب جهاد و مشروعیت آن به غیر مورد قید، مختص می‌گردد؛ زیرا مانند آیه: «فأجبح» (انفال: ۶۱)، امر به قبول صلح دارد و اقتضای آن عدم مشروعیت مقاتله است، نه صرف عدم وجوب. آری! میان آیه‌ای که مفاد آن سلم و صلح با مسالم است و آن دسته از آیه‌ای که امر به قتال اهل کتاب آمده است، عموم من‌وجه است و این امر کفایت می‌کند تا به اطلاق آن آیه برای وجوب جهاد ابتدایی با کتابی، تمسک نشود.

ادعای نسخ: ادعایی که مکرر از برخی مفسران صادر شده است، غریب می‌باشد.

آنان معتقدند آیات قبول سلم به آیات جهاد و مقاتله نسخ شده‌اند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۵۰ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۵۳).

دو اشکال به شرح ذیل بر ادعای پیش گفته وارد است:

اول، ادعای نسخ هنگامی سامان می‌یابد که تقدم آیات سلم و تأخر آیات مقاتله و جهاد، احراز گردد؛ پس وقتی احتمال تأخر آیات سلم می‌رود، یقین به نسخ ممکن نیست، بلکه در کلام شیخ طوسی آمده است مصالحه پیامبر ﷺ پس از نزول آیه امر به قتال مشرکان که در سال نهم هجری بوده واقع شده است و همچنین در کلام طبرسی حکایت آمده است.

دوم، نسخ را هنگامی ادعا می‌کنند که تنافی استواری میان دو دلیل یا دو حکم وجود داشته باشد و از آنجاکه میان عام و خاص، جمع عرفی صورت می‌گیرد، مجالی برای ادعای نسخ نمی‌ماند و میان تقدم اوامر قتال بر آیات سلم یا برعکس، هیچ تفاوتی نیست؛ چنان‌که تفاوتی نیست میان اینکه خاص پس از حضور وقت عمل به عام وارد شده باشد یا چنین نباشد؛ زیرا با فرض تأخر خاص از عمل به عام، احتمال ناسخ‌بودن خاص می‌رود و این عکس ادعای کسانی است که به تخصیص باور دارند؛ در نتیجه این احتمال که عام ناسخ خاص باشد، بر هیچ اصلی از مبانی اصول استوار نیست.

## ۶. آیات دال بر عدم مشروعیت جهاد ابتدایی

به آیاتی از قرآن کریم به منظور نفی تشریح جهاد ابتدایی استدلال شده است و این آیات، گروه‌هایی به شرح ذیل دارد.

### ۶-۱. آیات دال بر حصر وظیفه پیامبر ﷺ در تبلیغ دین

آن دسته آیاتی که وظیفه پیامبر ﷺ را در تبلیغ دین، محصور می‌داند و اینکه بر آن حضرت بیش از این رسالتی نیست، بلکه در برخی از این آیات، وظیفه تمامی پیامبران در تبلیغ دین، محصور شده است:

«... وَ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابُ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ» (آل عمران: ۲۰) و قوله تعالى: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (مائده: ۹۹)، و قوله تعالى: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور: ۵۴)، و مانند آن این آیه است: «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (عنکبوت: ۱۸)، و نحوه قوله تعالى: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل: ۸۲)، و قوله تعالى: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...» (شوری: ۴۸)، و قوله تعالى: «... فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نحل: ۳۵)، و قوله تعالى: «فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه: ۲۱-۲۲).

## ۲-۶. آیات دال بر وکیل و حفیظن بودن پیامبر ﷺ بر هدایت مردم

آن دسته از آیاتی که متضمن عدم وکیل و حفیظ بودن پیامبر ﷺ بر هدایت مردم است؛ مانند قوله تعالى: «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (زمر: ۴۱)، و قوله تعالى: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (انعام: ۱۰۷)، و قوله تعالى: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (شوری: ۶)، و قوله تعالى: «... وَدَعَّ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً» (احزاب: ۴۸).

«حفیظ» به کسی می‌گویند که مردم را با منع کردن از گمراهی نگه می‌دارد (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۳۱). «وکیل» مردم را از کفر منع می‌کند (همان، ج ۹، ص ۱۴۵). «الوکیل» قیم به امور مردم در مصالح دین و دنیا (همان، ج ۴، ص ۲۳۱). شیخ طوسی در تفسیر آیه ۶ سوره شوری می‌نویسد:

(وَمَا أَنْتَ) یا محمد (علیهم بوکیل) ای بحفیظ و لا رقیب و إنما علیک البلاغ و الوکیل القائم بالتدبیر. و قیل (مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) معناه و ما انت علیهم برقیب فی ایصال الحق إلى قلوبهم و حفظه علیهم حتی لا یترکوه و لا ینصرفوا عنه، و لا تقدر علی إکراههم علی الإسلام، و إنما الله تعالی القادر علیه: تو ای محمد! بر ایشان وکیل نیستی یعنی حفیظ و رقیب نیستی و همانا وظیفه تو ابلاغ دین است و وکیل کسی را گویند که تدبیر امور دیگری در دست اوست. گفته شده مقصود از آیه ما أنت علیهم بوکیل آنست که تو

نگهبان در رساندن حق بر قلب مردم و حفظ حق بر آنان تا اینکه حق را رها و صرف نظر نکنند، نیستی و بر اکراه مردمان بر اسلام قدرت نداری و آن خداوند است که بر این مهم قادر است (همان، ج ۹، ص ۳۲).

### ۶-۳. آیات دال بر وظیفه نداشتن پیامبر ﷺ نسبت به اکراه مردم بر ایمان

آیاتی که از آن استفاده می‌شود که اکراه مردم به ایمان، وظیفه پیامبر ﷺ نیست: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: ۹۹) و نحوه قوله تعالی: «... وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ» (ق: ۴۵).

### ۶-۴. آیات متضمن بر وانهادن پیامبر ﷺ اذیت کافران را

آیاتی که متضمن آن است که پیامبر ﷺ، اذیت کافران را وانهند و از مشرکان روی بگرداند؛ مانند:

قوله: «وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَىٰ النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلاً» (مزمل: ۱۰-۱۱)، و قوله عز من قائل: «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۰۶/حجر: ۹۴)، و قوله: «وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (احزاب: ۴۸).

### ۶-۵. آیات واگذاری ایمان و کفر به خواست مردم

آیاتی که ایمان و کفر را به خواست مردم ارجاع می‌دهد؛ مانند: قوله تعالی: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹).

### ۶-۶. آیات عدم وظیفه پیامبر ﷺ بر زحمت و مشقت

آیاتی که پیامبر ﷺ را موظف به زحمت و مشقت‌انداختن خود در ابلاغ نمی‌داند و اینکه آن حضرت فقط مأمور به یاد آوری است؛ مانند: «طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ \* إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ» (طه: ۱).

البته از آنجا که اثبات مدعای ما منوط به بررسی وضعیت دلالت این آیات نبوده از تحقیق در این بخش صرف نظر می‌کنیم.

## ۷. استدلال به سنت بر وجوب جهاد ابتدایی

به روایاتی برای وجوب جهاد ابتدایی استدلال شده است؛ چنان که برخی نصوص دیگر وجود دارد که ادعای تعارض آن با گروه نخست شده است؛ زیرا بر عدم وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت رهنمون است. در ادامه به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم.

### ۷-۱. روایات دال بر وجوب جهاد ابتدایی

در این مقام می‌توان به برخی روایات به شرح ذیل استدلال کرد:

روایت ابن حفص کلبی از امام صادق علیه السلام که آن حضرت می‌فرماید:

همانا خداوند عزوجل رسولش را به مدت ده سال سوی مردمان مبعوث فرمود؛ پس از قبول آن سر باز زدند تا اینکه خداوند پیامبر را به قتال امر فرمود. پس تمام خیر در شمشیر و زیر آن است و امر بازمی‌گردد، چنان که از آغاز بود (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۱۵).

وجه استدلال روشن است؛ زیرا در این روایات، امام علیه السلام امر به قتال را بر عدم قبول اسلام تفریع کرده‌اند.

در نقد این استدلال باید گفت امر به قتال کافران در صدر اسلام با قتل کافران متأخر، ملازمه‌ای ندارد، مگر پس از الغای خصوصیت و احتمال فرق نیز می‌رود؛ زیرا اسلام در آغاز ظهور خود خواهان استواری و منع کفار از زمین‌زدن دینی است که در آغاز ضعیف است و چه بسا این وضعیت، جهاد با کافران را بطلبد تا از ظلم آنان بر مردم به واسطه از میان بردن اسلام جلوگیری شود، ولی زمانی که اسلام منتشر شده، شهرتش فراگیر شد و امرش استوار گشت، ضرورتی برای جنگ با کافران نیست؛ پس نمی‌توان به عدم خصوصیت در کافران هم‌عصر با آغاز اسلام، یقین پیدا کرد.

ممکن است گفته شود مقتضای قاعده اشتراک، ثبوت تکالیف مخاطبان نسبت به معدومان است. در پاسخ باید گفت قاعده اشتراک مقتضی یکسان بودن مکلفان و الغای قید معاصرت در خطاب‌هاست، نه آنکه موضوع تکالیف با موضوعات دیگر که در خصوصیات نیز متفاوت‌اند، یکسان شود.

در مجموع مقتضای قاعده اشتراک، وجوب مقاتله آن کافران بر ما، همانند وجوب این مقاتله بر سلمان و ابوذر است و مقتضای آن مساوات کافران معاصر با دیگر کافران در حکم نیست.

از نصوص مهم در این مجال، روایت حفص بن غیاث از امام صادق<sup>ع</sup> از پدر گرامی اش امام باقر<sup>ع</sup> است؛ آن زمان که از او از جنگ‌های امیر مؤمنان<sup>ع</sup> پرسیده شد و ایشان در پاسخ فرمود:

خداوند، محمد<sup>ص</sup> را با پنج شمشیر مبعوث فرمود: سه شمشیر از نیام درآمده است و در غلاف نمی‌رود تا جنگ بار گران خود بر زمین نهد و چنین نمی‌گردد تا آنکه خورشید از مغرب طلوع کند. یکی از آن پنج شمشیر، باز داشته شده و یکی در غلاف است و حکمش به دست ماست و کشیدنش به دست غیر ما، ولی سه شمشیر از نیام درآمده عبارت از شمشیر بر مشرکان عرب است. خداوند می‌فرماید: «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...» (توبه: ۵). پس از این گروه جز کشته‌شدن یا اسلام آوردن پذیرفته نمی‌شود... شمشیر دوم بر اهل ذمه است... شمشیر سوم: شمشیر بر مشرکان عجم - یعنی ترک، دیلم و خزر است. خداوند در آغاز سوره‌ای که در آن از کافران سخن به میان آورده و ماجرای آنان را بیان کرده، فرموده: «فَضْرَبَ الرَّقَابَ...» (محمد: ۴). از این گروه نیز جز کشته‌شدن یا اسلام آوردن پذیرفته نمی‌شود، اما شمشیر بازداشته شده، شمشیر بر اهل بغی و تأویل است. خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ (حجرات: ۹). زمانی که این آیه نازل گشت، رسول خدا<sup>ص</sup> فرمود: همانا از شما هستند کسانی که بعد از من بر اساس تأویل می‌جنگند؛ چنان که من بر اساس تنزیل جنگیدم. پس از آن حضرت پرسیده شد، چه کسی است او؟ فرمود: «خاصف النعل» یعنی امیرالمؤمنین<sup>ع</sup>، اما شمشیرهایی است که خداوند بدان محمد<sup>ص</sup> را مبعوث فرمود. هرکس با آن شمشیرها یا یکی از آنها یا چیزی از شیوه و احکام آن مخالفت کند، به آنچه که خداوند بر محمد نازل کرده است، کفر ورزیده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۲۵-۲۷).

نویسنده معتقد است چه بسا شمشیر قصاص، شمشیر حدود مانند محاربه، بلکه اعمال فاحشه و غیر آن را دربرمی‌گیرد؛ پس مقصود آن چیزی است که در دست حاکم و قاضی می‌باشد و چهار شمشیر دیگر، شمشیر جنگ است و این شمشیر قضا.

ظاهر از خبر آن است که به صدد حصر شمشیرها و نفی غیر آن است، نه مجرد ذکر عدد، بلکه به واسطه اطلاق مقامی به اطلاق خبر در سیف بر مشرکان عرب و عجم به منظور جواز جهاد ابتدایی می‌توان تمسک کرد. البته علاوه بر آنچه در خبر درباره شمشیر بر اهل ذمه آمده است که یا کشته شوند یا اسلام آورند، باید پرداخت جزیه را نیز افزود؛ پس نتیجه سه ویژگی می‌شود.

این خبر عمده مبنای فقیهان در ظواهر کلماتشان است که متعرض احکام جنگ با کافران و اقسام آنان شده‌اند و همچنین مسئله حرب با غیرکافران.

اشکالی که بر این استدلال وارد است اینکه اساساً این خبر درصدد بیان تشریح جدیدی نیست، بلکه به منظور بیان آنچه تشریحش در قرآن آمده است، می‌باشد. خبر درصدد جمع انواع جهاد و شمشیر برون کشیدن‌های جایز است و چون در گذشته به طور تفصیلی به آیات قرآن پرداختیم و روشن ساختیم که هیچ‌یک از آیات دلالت بر جهاد ابتدایی ندارد؛ پس خبر بر آن زیاده‌ای ندارد.

عدم قبول چیزی غیر از قتل یا اسلام آوردن با چشم‌پوشی از تمامیت اطلاقش اگر مورد پذیرش باشد، قابل تقیید به مصالحه بر ترک قتال است. وانگهی خبر اطلاقی ندارد؛ زیرا مورد حکم، کافران محارب‌اند؛ حسب آنچه در بررسی آیات مفصل بیان داشتیم.

همه این ملاحظات با چشم‌پوشی از وجود قاسم بن محمد در سلسله سند این روایت است که چه بسا همان اصفهانی معروف به کاسولا باشد که توثیق نشده است و جناب شیخ از کتابی برای او یاد کرده است (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۰۲) و نجاشی آن را مورد رضایت ندانسته، کتاب نوادری را از آن او دانسته است (نجاشی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۵).

لازم است در ادامه، سیره پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ در جنگ با کافران مورد ملاحظه قرار گیرد و به دنبال پاسخ از این پرسش باشیم که آیا جهاد برای دعوت به اسلام به عنوان جهاد ابتدایی مصطلح از آن حضرات صادر شده است یا خیر؟

محصل آنچه در این مجال به ذهن پس از کاوش گسترده‌ی خطور می‌کند و پس از واکاوی مبسوط آن است که دست‌کم تصدی پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ برای جهاد ابتدایی ثبت نشده است، بلکه جنگ‌ها، غزوه‌ها و سرایای پیامبر ﷺ همگی برای دفاع از



مسلمانان و بازپس زدن دشمنان و کنارزدن تجاوزگران از اسلام بوده است؛ حتی در جنگ تبوک که در آن جعفر بن ابی طالب کشته می‌شود، این مسئله، پژوهشی مفصل در جنگ‌های ایام حیات پیامبر ﷺ و پس از آن روزگار امیر مؤمنان ﷺ را می‌خواهد. در پایان گفتنی است یکی از وجوه اثبات وجوب جهاد ابتدایی، اصطلاحی مضمون عده‌ای از نامه‌های پیامبر ﷺ است؛ متضمن «اسلم تسلّم» است که بحث از وضعیت آنها را نیز دنبال نموده‌ایم و چون از موضوع مقاله که بحث صرفاً قرآنی بوده، گرچه مقداری از مباحث روایی هم اشاره شد، خارج است، به محل دیگر حواله می‌دهیم.

## ۷-۲. روایات دال بر عدم وجوب جهاد ابتدایی خصوصاً در عصر غیبت

مقام دوم درباره نصوصی است که دلالت آن بر عدم وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت مورد ادعا قرار گرفته است. از آنجاکه این بحث در مسئله‌ای که ما به صدد آن هستیم - اصل وجوب جهاد ابتدایی و مشروعیت آن - بر فرض صلاحیت برای دلالت بر عدم وجوب جهاد ابتدایی هر چند به صورت کلی، اهمیت چندانی ندارد؛ از این رو آن را به موضع مناسب خود حواله می‌دهیم؛ علی‌الاجمال نهایت مدلول این نصوص بر فرض تمامیت آن است که در جهاد مشروع، رهبری امام عادل یا معصومی که اطاعتش واجب باشد، شرط شده است، ولی اینکه جهاد مشروع کدامین جهاد است، حتی مصداق مشروع جهاد دفاعی کدامین مورد است، در این نصوص، از آن سخنی به میان نیامده است. سپس اگر فرض شود که جهاد ابتدایی اساساً مشروع نیست، جهاد مشروع خصوص جهاد دفاعی گردد و همچنین است جهاد برای از میان بردن موانع از دعوت به اسلام؛ زیرا تشخیص بسترهای مناسب برای این امر و تعیین مصداق و زمان مناسب و... به تصدی فرد خبیر نیازمند است، بلکه نیازمند حاکم و متصدی برای اداره است، وگرنه چگونه برای امت ممکن است که خود به جنگ مبادرت ورزد؛ حتی در جهاد دفاعی بدون امامی که متصدی مدیریت جنگ شود، دفاع میسر نیست! و نمی‌توان به صرف حواله‌دادن به اهل خبره، کار را پیش برد؛ زیرا بسیار پیش می‌آید که با یکدیگر به اختلاف نظر می‌رسند؛ پس نیاز به مرکز واحدی است تا

مدیریت کند؛ هرچند پس از مشاوره با اهل خبره باشد. مفاد این گروه از روایات آن است که جهاد مشروع مشروط به اذن امام است و بر دیگر شروط مشروعیت جهاد، دلالتی ندارد. این گروه از ادله همچون دلیل اشتراط نماز به ظهور است که در آن دلالتی بر عدم اشتراط عنصری دیگر در نماز نیست.

### نتیجه

۱. به حسب قاعده از نظر عقلی مانعی از ایجاب جهاد ابتدایی به منظور دعوت کافران به اسلام یا قتل آنها نیست و آیه «لا إكراه فی الدین» نیز این مطلب را نفی نمی‌کند.
  ۲. استدلال به آیاتی که به جهاد امر می‌کنند، بر وجوب جهاد ابتدایی تمام نیست.
  ۳. استدلال به آیاتی که بر جهاد تشویق می‌کنند، بر مشروعیت جهاد ابتدایی تمام نیست.
  ۴. برخی آیات بر عدم وجوب جهاد ابتدایی یا عدم مشروعیت آن دلالت دارد.
  ۵. استدلال به اجماع بر مشروعیت جهاد ابتدایی مشروط به حضور معصوم<sup>ع</sup> تمام نیست.
  ۶. استدلال به سنت و روایات هم بر وجوب جهاد ابتدایی تمام نیست.
- البته دو مطلب اخیر مورد بحث تفصیلی متناسب قرار نگرفت؛ چون خارج از موضوع مقاله بود.
- باتوجه به مطالب پیش‌گفته نتیجه گرفته می‌شود که در قرآن، دلیلی بر وجوب جهاد ابتدایی - بلکه بر مشروعیت آن - وجود ندارد.

## منابع

- \* قرآن کریم.
١. ابن اثیر، مبارک بن محمد؛ النهاية فی غریب الحدیث والأثر؛ ج ٤، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٣٦٤.
  ٢. ابن ادريس، محمد بن منصور؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ٢، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٠ق.
  ٣. ابن برآج، عبدالعزیز؛ المهذب؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٦ق.
  ٤. ابوصلاح حلبی، تقی الدین؛ الکافی فی الفقه؛ اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنينؑ، ١٤٠٣ق.
  ٥. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ٢، قم: مؤسسه آل البيتؑ لإحياء التراث، ١٤١٤ق.
  ٦. حلبی (ابن زهره)، حمزه بن علی؛ غنية النزوع إلى علمی الأصول والفروع؛ ج ١، قم: مؤسسه الإمام الصادقؑ، ١٤١٧ق.
  ٧. حلّی (محقق حلّی)، نجم الدین جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ ج ٢، تهران: انتشارات استقلال، ١٤٠٩ق.
  ٨. حلّی، حسن بن یوسف؛ تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة؛ ج ١، قم: مؤسسه الإمام الصادقؑ، ١٤٢٠ق.
  ٩. حلّی، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء؛ ج ١، قم: مؤسسه آل البيتؑ لإحياء التراث، ١٤١٤ق.
  ١٠. حلّی، حسن بن یوسف؛ منتهی المطلب فی تحقیق المطلب؛ ج ١، مشهد: مجمع

البحوث الإسلامية، ١٢٤١٢ق.

١١. خويي، ابوالقاسم؛ منهاج الصالحين؛ ج ٢٨، قم: مدينة العلم، ١٤١٠ق.
١٢. سبزواري، عبدالأعلى؛ مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام؛ ج ٤، قم: مؤسسة المنار، ١٤١٣ق.
١٣. طباطبائي عاملي، علي بن محمد؛ رياض المسائل في تحقيق الأحكام بالدلائل؛ ج ١، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٨ق.
١٤. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٣، تهران، ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١٥. طوسي (ابن حمزه)، محمد بن علي؛ الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ ج ١، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٨ق.
١٦. طوسي، محمد بن حسن؛ الإقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد؛ تهران: انتشارات جهل ستون، ١٣٧٥ق.
١٧. طوسي، محمد بن حسن؛ التبيان في تفسير القرآن؛ ج ١، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٩ق.
١٨. طوسي، محمد بن حسن؛ الجمل والعقود في العبادات؛ ج ١، مشهد: جامعة فردوسي، ١٣٨٧ق.
١٩. طوسي، محمد بن حسن؛ الفهرست؛ ج ١، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
٢٠. عاملي (شهيد اول)، محمد بن مكي؛ الدروس الشرعية في فقه الإمامية؛ ج ١، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٢ق.
٢١. عاملي (شهيد اول)، محمد بن مكي؛ غاية المراد في شرح نكت الإرشاد؛ ج ١، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٤ق.
٢٢. عاملي (شهيد ثاني)، زين الدين بن علي؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية؛ ج ١، قم: مكتبة الداوري، ١٤١٠ق.
٢٣. عاملي، محمد بن علي؛ نهاية المرام في تميم مجمع الفائدة والبرهان؛ ج ١، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٣ق.

٢٤. عیاشی، محمدبن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ ج ١، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية، ١٣٨٠ق.
٢٥. فیض کاشانی، محمد محسن مرتضی؛ الوافی؛ ج ١، اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنین علیؑ، ١٤٠٦ق.
٢٦. کاشف الغطاء، جعفر الجناجی؛ كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء؛ ج ١، قم: مكتب الأعلام الإسلامي، ١٤٢٢ق.
٢٧. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ ج ٥، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٣٦٣.
٢٨. مجلسی، محمد باقر؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ٢، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٤٠٤ق.
٢٩. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی؛ فهرست أسماء مصنّفي الشيعة (رجال النجاشی)؛ ج ٥، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٦ق.
٣٠. نجفی (محقق نجفی)، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ٣، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٣٦٧.

